



مسئولیت متن و شکل بدوش نویسنده مضمون میباشد، عقیده نویسنده لزوماً نظر افغان جرمن آنلاين نمی باشد



۲۰۲۲/۰۹/۲۱

یونس نگاه

برخورد سکولار با گذشته، نجات بخش است

در لهجه محلی ما اجداد را «پُشت» می‌گویند. پیرمردان از کودکان می‌پرسیدند که «بچی چند پشت خو بلدی؟» یعنی پسر/دخترم نام چند جدت را می‌دانی؟ در کودکی نام اجداد را زودتر از نماز به ما می‌آموختند. شجره طولانی در مجالس نقل می‌شد که در شروع بیشتر عربی و بعد از آن ترکی و عربی و فارسی و شاید مغولی مخلوط به گوش می‌رسید. آن شجره تا ۱۰ یا ۱۵ پشت مورد شک نبود و بیشتر کسانی که نام گرفته می‌شدند، افراد صاحب آدرس به نظر می‌رسیدند. دورتر از آن، میهم و گاه اسطوره‌ای به نظر می‌رسید.

پنج شش نام دورتر از نسل ما، نام پدر مشترک جمع کلانی از خانواده‌های ساکن آن منطقه بود که «اولاد قتیغ» می‌گفتند. ما قتیغی‌ها با یک یا دو پدر دیگر به مردی مشهور به «نمک» می‌رسیدیم که گفته می‌شود در زمان تیمورشاه درانی می‌زیسته، آدم شناخته شده بوده و در یکی از جرگه‌ها شرکت کرده بوده است. خوش‌زبان بوده و هنوز به لقب وکیل مشهور است. قبر وکیل، مثل مزار برای فرزندان محترم است و سنگ قبرش را از مرمر سفید و متفاوت از دیگر سنگ قبرها ساخته‌اند. مردم به سنگ قبر نمک باگل (پدرکلان) سوگند می‌خورند/می‌خورند. همان‌طوری که در کابل اصطلاح «به چاریار» یا «به امام» سر زبان‌ها است، در قریه ما «به اسپه قلخ‌سنگ» سر زبان‌ها بود و شاید هنوز باشد. وقتی می‌خواستیم تعهد و راستی خود را در کار، ماموریت یا معامله‌ای ثابت کنیم که شکی باقی نماند، می‌گفتیم: به اسپه قلخ‌سنگ!

قلخ‌سنگ، یعنی سنگ مزار. قلخ به‌صوت قدح، شاید قلغ و کلمه ترکی باشد. نمی‌دانم.

گذشته برای ما به عربستان و صحرای کربلا نمی‌رسید، هرچند مسلمان و شیعه بودیم. مطمئناً برای سایر مردم افغانستان که زنده‌گی قبیله‌ای داشتند/دارند، نیز چنین بوده است. ما با هویت قومی و قبیله‌ای تربیت می‌شدیم و تماس و آگاهی نسبت به تاریخچه قومی بخش مهمی از تربیت ما بود. قصه مادرکلان‌هایی که یتیمان‌شان را با شهادت بزرگ کرده بوده‌اند، پدرانی که از آبروی قبیله حفاظت کرده بوده‌اند، مردانی که پهلوآنان یا جنگ‌جویان نام‌آور بوده‌اند و بزرگانی که به زیرکی و هوشیاری سرآمد خوانده می‌شده‌اند، در آن قریه کوچک و قبیله دورافتاده مثل یک جامعه بزرگ انسانی پرشاخ‌وبرگ بود.

یکی از قهرمانان تاریخ ما قتیغ باکل (بابا قتیغ) بود. نام رسمی او عربی بوده که من یادم نیست، اما نام محلی و قبیله‌ای‌اش «قتیغ» است که «روزی» معنا می‌دهد. همان روزی که ملاحسن آخوند گفته بود برای به دست آوردنش، رو به آسمان بغاری بکشیم. گور قتیغ در قریه چناران ولسوالی «خاک ایران» است. خاک ایران که اکنون «خاک افغان» خوانده می‌شود، در زمان قتیغ، هزاره‌نشین بوده و گفته می‌شود پدران ما نیز در آن‌جا زمین و چراگاه داشته‌اند. اما سال‌ها پیش از تجاوز عساکر عبدالرحمان خان، پدران قتیغ به منطقه کنونی کوچیده بوده‌اند. چناران اکنون پشتون‌نشین است و گور پدرکلان ما، قتیغ باکل، که در چناران فوت کرده، آن‌جا دور از دسترس فرزندانمان مانده است.

مردم قریه خاطرات دوران عبدالرحمان خان را بسیار به تفصیل به یاد دارند. یک گورستان جمعی نزدیک مسجد ما است که در آن گروهی از اسیرانی که در نیمراه جان داده بوده‌اند، دفن شده‌اند. قلعه‌ای که به نشانه تسلیمی پیش از

د پانو شمیره: له 1 تر 2

افغان جرمن آنلاين په درنښت تاسو همکارۍ ته رابولي. په دغه پته له مور سره اړیکه ټينگه کړئ maqalat@afghan-german.de

یادونه: دلیکنی د لیکنیزې بڼې پازوالی د لیکوال په غاړه ده، هیله من یو خپله لیکنه له رالیولو مخکې په خیر و لولی

رسیدن عساکر عبدالرحمان یک بارویش از سوی ساکنان قریه ویران شده بود، هنوز پابرجا است. سر تپه‌ها و کوه‌های آن قریه هنوز سنگ‌چین سنگ‌هایی که مردم در آن‌ها جنگیده بوده‌اند، باقی است.

این را قصه کردم تا وطن‌داری که از منازعات قومی و تاریخی معاصر افغانستان تنها جنگ کابل را به یاد دارند، متوجه شوند که ذهن بخش‌هایی از افغانستان از خاطرات متفاوت آکنده است.

حال در میان اولاد نمک باکل، دو نگاه به گذشته وجود دارد. گروهی به انتقام می‌اندیشند و این‌که اگر فرصت شود، زمین‌های از دست رفته و گورستان‌های دورمانده را دوباره صاحب شوند. برای آنان تاریخ، گورستان پدران و غیرت قومی بسیار اهمیت دارد و انتقام یک ماموریت جدی است که اگر ده‌ها سال دیگر هم به تعویق افتد، باید روزی گرفته شود. اما اکثریت مردم این‌گونه فکر نمی‌کنند. آنان به تاریخ چون خاطرات و داستان‌های پندآمیز نگاه می‌کنند و در بند انتقام نیستند. آنان همسایه‌گان پشتونی را که امروز در آن قریه‌ها زندگی می‌کنند، نسبت به پداری که ده‌ها و صدها سال پیش مرده‌اند، به خود نزدیک‌تر و واقعی‌تر می‌بینند و حاضر نیستند تاریخ را تکرار کنند. حتا اگر فرصت و امکانات نظامی را هم در اختیار داشته باشند، کوچاندن پشتون‌ها و تکرار فاجعه را درست نمی‌دانند.

من از گروه دومم. با آن‌که در کودکی با حس انتقام بزرگ شده‌ام، اما به تدریج آموخته‌ام که نسل امروز نه به خاطر خدمات پدران‌شان شایسته امتیاز و شادباش‌اند و نه در برابر جنایات آنان مستحق مجازات و شرمساری می‌باشند. ما تنها در برابر اعمال خود مسوول هستیم. هزاره‌های زنده امروز بیش از پدران مرده تاجیکان به مردم تاجیک نزدیک‌اند و جوانان پشتون زنده امروز، بیش از پدران خوب یا بد خفته در گورستان اوزبیک‌ها به آنان نزدیک و ملموس‌اند. اگر این آگاهی را بیابیم که ما تنها با گذشته‌گان وصل نیستیم، بلکه با آینده‌گان و امروزی‌ها بیشتر تنیده‌ایم و مسوولیت داریم، خیلی از توهمات از بین می‌رود و زندگی آسان‌تر و بهتر می‌شود.

این شیوه زندگی سکولارها است. آنان شجره‌های پدران و قصه‌های پر از راست و دروغ گذشته‌گان را سرلوحه زندگی نمی‌سازند، بلکه به اتفاقات گذشته از چشم عبرت می‌بینند و هوش‌شان به وظایف امروز و مسوولیت‌های فردا است.

به زبان و فرهنگ نیز از همین دریچه ببینیم. زبان مثل مردم ما پدیده زنده است. زخم تیر، جای تیر، نشانه‌های خشک‌سالی و سیرابی، دوران رشد و زمانه‌های رکود را چون درخت با خود حمل می‌کند. برای فارسی به همان مقداری که کلمات باقی‌مانده از پهلوی و سغدی مهم‌اند، کلمات آمده از ترکی و عربی پاره‌های تن آن را می‌سازند. به همان اندازه که کلمات آمده از فرانسوی و انگلیسی اکنون فارسی شده‌اند، آن عده از کلمات پشتو نیز که به کتاب‌ها، قصه‌ها و گفتار روزمره راه یافته‌اند، فارسی‌اند.

وقتی از پذیرش کلمات پشتو سخن می‌گویم، اشاره‌ام به پذیرش توده‌ای است، نه آن‌چه به نام «ملی» تحمیل می‌شود. فارسی کابل، با فارسی هرات تفاوت دارد، همان‌گونه که پشتوی هرات با پشتوی کابل یکی نیست. در هرات، فراه و قندهار پشتو خیلی با فارسی آمیخته است. نام اشیا، جاها و خیلی از خوراکی‌ها و صفت‌هایی که در پشتوی غرب افغانستان به کار می‌روند، فارسی‌اند. فارسی جلال‌آباد و لغمان و تا حدودی پکتیا و لوگر بسیار کلمات پشتو دارند. در برخی جاها، این تداخل چنان زیاد است که از آن فکاهی‌ها ساخته‌اند. پشتوی شمال کابل و پروان گاه طوری است که یک عبارت کامل فارسی در درون جمله پشتو استفاده می‌شود.

تلاش برای هم‌شکل‌سازی زبانی، فرهنگی و سیاسی، هیچ‌کدام درست نیست. واکنش در برابر فارسی‌ستیزی طالبان، ماموریت سیاسی است که باید تمام مخالفان استبداد، فارسی‌زبان و غیرفارسی‌زبان، انجام دهند. اما، در عین حال یاد ما نرود که تحمیل هم‌شکلی در گفتار فارسی‌زبانان نیز پروژه سیاسی و با طبیعت زبان در تناقض است. کابل تلاقی‌گاه فارسی و پشتو است و یادگار هم‌زیستی، تصادم، دوستی و دشمنی ما در زبان خواهد ماند و باید بماند.

مسوولیت اصلی کسانی که به سکولاریزه کردن جامعه تعهد دارند، رهایی ذهن از بند تاریخ و خاطرات گذشته است. دیگر این‌که سکولارها باید بکوشند خود الگوی خوب برای آینده‌گان شوند و اثرات سوء کمتری به جا بگذارند. در عین حال، حفظ پیوند - نه وابستگی برده‌وار - با گذشته، مهم است. انسان‌های سکولار باید میراث‌های نیک گذشته‌گان و درس‌های سازنده آنان را از یاد نبرند. بدون چرخاندن لینز چشم‌ها و پکه گوش‌ها از گذشته به سوی امروز و اولویت دادن به زنده‌گان، نمی‌توانیم جامعه مدرن بسازیم.